**پتانسیل‌های گذار به دموکراسی در ایران امروز**

**رسول ملکی‌راد**\*

**در اين مقاله نويسنده سعي كرده ويژگي‌هاي جنبش اخيري كه در آستانه انتخابات آغاز شد و پس از آن ادامه يافت را برشمارد، از اين‌رو مطالعه اين مقاله مي‌تواند براي هواداران و همچنين مخالفان جنبش اخير، مفيد و قابل تأمل باشد.**

دگردیسی‌های سریع و حیرت‌انگیز تحولات سه‌ماهه اخیر در ایران از چنان شتابی برخوردار است که نه‌تنها بازیگران و کنشگران عرصه داخلی قدرت را با تمامی طیف‌های خود اعم از راست یا چپ، اصولگرا، اصلاح‌طلب و منشعبات درون‌گروهی آنها سر در گم ساخته است، بلکه به لحاظ مفهومی و چارچوب معرفت‌شناختی نیز حکایت از تغییرات بنیادی نظری و گفتمانی‌اي می‌دهد که مبین مطالبات و خواسته‌های تاریخی نیروهای بالقوه و یا بالفعلی است که محصول شکاف‌های عمودی و یا افقی با آبشخورها و خاستگاه‌های جامعه‌شناختی، فلسفی و تاریخی است. از این جهت تقلیل جنبش به نزاع قدرت ميان نیروهای داخلی حاکمیت و رهیافت ژورنالیستی و وقایع‌نگاری به آن نمی‌تواند محمل مناسبی برای تحلیل تحولات اخیر باشد. هر چند كه وجود چندپارگی‌های قدرت در داخل حاکمیت در امتداد سایر عوامل می‌تواند مورد نظر قرار گیرد، چرا که خود تابعی از تغییرات سیاسی ـ اجتماعی حاکم بر جامعه است و نه ايجادكننده آن و زمانی می‌تواند جایگاه واقعی خود را به‌عنوان یک مؤلفه تاثیرگذار پیدا کند که به صورت شبکه‌ای و بازتولیدی نگریسته شود.

از مهمترین ریشه‌های جنبش مدنی جامعه ایرانی که می‌تواند به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های گذار به دموکراسی در ایران به‌شمار آید آگاهی تاریخی به‌جای فراموشی تاریخی یا بی‌خبری تاریخی و نیز فرورفتن در قعر تعطیلات تاریخی است که از مشخصه‌های جوامع ابتدایی و توسعه‌‌نیافته به لحاظ انسانی و عقلانی است و در ذات خود پیامدهایی همچون دگماتیسم و جزمیت، فناتیسم، اسطوره‌گرایی، اندیشه سوزی و خردستیزی و... را به همراه دارد. به نظر می‌رسد که با گذشت بیش از صدسال از انقلاب مشروطه به‌عنوان نقطه ثقل شکاف سنت و مدرنیته در ایران و تحولات پر فراز و نشیب رخ داده در طول این سال‌ها و موانع داخلی و خارجی موجود بر سر آرمان‌های انقلاب مشروطه و بويژه قانون‌اساسي ثمره آن، ایرانیان با چالشی سهمگین روبه‌رو شده‌اند، چالشی که همچنان پس از سال‌های متمادی و آزمون و خطاهای پرهزینه تاریخی وارد فاز دیگری شده است. بستری که جنبش کنونی با مشخصه‌های فوق‌العاده بی‌نظیرش به لحاظ هستی‌شناختی و جامعه‌شناختی در آن شکل می‌گیرد، در واقع سنتزی از دیالکتیک سنت و مدرنیته، گذشته و حال است که در عمق وجدان تاریخی جامعه ایران جریان دارد و در پیشینه خود فضاهای مختلف و متعارضی را هم به لحاظ گفتمان‌های روشنفکری و هم به لحاظ ساختارهای استقرار یافته سیاسی با ایدئولوژی‌های مختلف تجربه کرده است. نیروهای بالنده اجتماعی که در متن چنین بستری رشد و نمو پیدا کرده‌اند به لحاظ تغییرات عمیق جامعه‌شناختی نظیر رشد شهرنشینی، تحرک اجتماعی، بالارفتن سطح سواد آکادمیک و رشد فزاینده شعور اجتماعی و شکل‌گیری یک طبقه متوسط نسبتاً فربه (با معیارهای جامعه ایرانی) لایه‌های مختلفی را تشکیل می‌دهند که در یک گستره وسیع جغرافیایی به لحاظ فرهنگی، طبقاتی، جنسیتی و قومیتی جریان دارد و از این لحاظ برخلاف رویه‌های اعتراضی پیشین جریان‌های سیاسی نمی‌توان آنها را در چارچوب‌های بسته ایدئولوژیک سازمانی و نخبه‌گرا که پیشتر با عناوینی همچون سانترالیسم دموکراتیک رایج بوده دسته‌بندی کرد.

در هم شکسته‌شدن هژمونی رسانه‌ای انحصاری با توجه به جهانی‌شدن رسانه و سرعت شگفت‌‌انگیز جابه‌جایی اطلاعات اعم از صوت، تصویر، فیلم، نوشتار در کنار بی‌اثر و یا کم‌اثر ساختن سانسور به فراگیرشدن و بسط و تعمیق گفتمان اعتراضی کمک فزاینده‌ای کرده است. لایه‌های مختلف جنبش از قبیل زنان، جوانان، دانشجویان،کارگران، معلمان، پرستاران و... با توجه به مشخصه‌های تاریخی، روانشناختی و جامعه‌شناختی توان و قابلیت درخور توجهی برای انتقال و بیان مطالبات و خواسته‌‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارند. آنچه در اینجا خود را بیشتر می‌نمایاند ظهور مرجع‌های فکری ـ سیاسی جدید و جابه‌جایی قدرت گفتمانی و تحولات زبانی است. پیشتر در انقلاب مشروطه و تحولاتی چون ملی‌شدن صنعت نفت و یا انقلاب 57 در کنار گروه‌های مرجع رسمی سنتی (سازمان قدرتمند و ریشه‌دار علما و مجتهدین و هم‌پیمانان متمکن بازاری)، گروه‌های مرجع مدرن مانند نویسندگان، روشنفکران، دانشجویان و... نیز حضور داشتند، اما کفه سنگین ترازو به‌دلایل مختلف تاریخی، اجتماعی و سیاسی ازجمله فرایند نامنظم مدرنیزاسیون در ایران و فقدان نهادهای ساختاری و بستر نامساعد تکوین نوسازی اقتدارگرایانه در ایران به نفع جریان سنت‌گرا بود هر چند که در شکل‌دادن به تحولات ساختاری جامعه گروه‌های مرجع مدرن معترض بیشترین هزینه‌های سیاسی و اجتماعی را پرداختند، اما همان‌طور که گفته شد بنا به‌دلایلی نتوانستند با لایه‌های مختلف اجتماعی ارتباط گفتمانی و ایدئولوژیک برقرار کنند، ولی در شرایط کنونی حاکم بر جامعه و دگرگونی‌های عمیق تاریخی و سیاسی و نیز تحولات جهانی، شاهد یک پوست‌اندازی تاریخی در جامعه ایران هستیم که به فراخور تغییرات هویتی، جابه‌جایی گروه‌های مرجع هویت‌بخش را نیز به‌دنبال دارد، از این‌رو به تناسب ماهیت مدنی، انسانی و در عین حال عقلانی و انتقادی عناصر هویتی و معنابخش به جنبش، سازمان و رویه حاکم بر آن نیز متأثر و بازتولیدکننده چنین گفتمانی است که سلطه‌ستیزی با تمام وجوهش در کانون آرمانی آن قرار دارد. در کنار این مسائل نیز مبانی مشروعیت سازماندهی جنبش از اشکال کاریزماتیک و سنتی به سمت عقلانیت سوق پیدا کرده و عناصر عاطفی، هیجانی، فرّهی، تاریخی و توده‌ای مشروعیت‌بخش به رهبران، جایگاه خود را به عناصر عقلانی ـ علمی سپرده‌اند. سنجه‌ها و معیارهای حمایت از رهبران سمبلیک جنبش [هر چند خود را رهبر، ليدر و ناجي نمي‌دانند] نیز متناسب با کانون گفتمان بسیج، عقلانی و دموکراتیک و به دور از حب و بغض‌های احساسی و عاطفی است و مبانی مشروعیت آنان ثابت، قطعی و لایتناهی نيست، بلكه نسبی و متناسب با توان آنها در بیان خواست‌ها و مطالبات مدنی و اخلاقی جنبش و میزان توانمندی آنها در تطبیق خود با ضرباهنگ حرکت اعتراضی است. به نظر مي‌‌رسد وجود چنین ويژگي‌هايي در جنبش آن را به سمت یک خیزش فراگیر سوق می‌دهد که قابلیت پوشش شکاف‌های مختلف اجتماعی را داراست و برخلاف استراتژی نخبه‌گرایانه اصلاحات از بالا به پایین و مرجعیت یک حزب یا سازمان و یا گروه ویژه، جنبش موسوم به سبز در ایران، دگرگونی و تغییرات عمیق اجتماعی، سیاسی و فکری لایه‌های مختلف اجتماعی و نیز هویت‌های تیپ‌های گوناگون جامعه ایران را نمایندگی می‌کند و صداهای فراموش‌شده و یا تحت فشار اعماق جامعه را منعکس می‌سازد. با چنین ویژگی‌هایی می‌توان جنبش اخیر را به‌مثابه یک خیزش قانوني، اصلاحی و دموکراتیک از پایین به بالا دانست که با پیوستن بخشی از نیروهای داخل حاکمیت به آن، چشم‌انداز گذار به دموکراسی تسهیل و هموار شده است؛ فراگردی که با دگردیسی فرهنگ سیاسی حاکم بر بدنه جامعه سرعت و قدرت بیشتری در تبیین و تجویز آرمان‌های جنبش پیدا کرده است.

درواقع مهمترین مشخصه جنبش اخیر را می‌توان در دگردیسی بنیادی ساختار فرهنگ سیاسی و نظام ارزشی و هنجاری آن دانست که ریشه‌های تاریخی آن به صدسال پیش می‌رسد و در آرمان جنبش مشروطه تبلور پیدا می‌کند، آرمانی که هر چند از ضعف تئوریک و فقدان بنیادهای اجتماعی و اقتصادی رنج می‌برد، ولی در همان شکل اولیه‌اش ریشه در اندیشه سیاسی مدرن و قانونگرايي به معناي انديشه اجتماعي و انديشه‌ سازمان‌يافته داشت و هنجارها و ارزش‌های مدرنیته را نمایندگی می‌کرد. چنین فرایندی منجر به تکوین ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و فلسفی انسان‌مدارانه‌ای مي‌شد که حقوق‌‌مداری را به‌جای تکلیف‌مداری اجباري، قانون‌اساسي را به‌جای فقه فرعي و فردي، تساوی حقوقی را به‌جای آپارتاید حقوقی، شهروندمداری را به‌جای رعیت‌مداری، فرهنگ انتقادی را به‌جای فرهنگ اطاعت كوركورانه و... دنبال می‌کرد؛ گفتمانی‌که دولت مدرن دموکراتیک با محوریت ارزش‌های حقوق‌بشری را در کانون توجه خود قرار داده بود. چنین گفتمانی در عصر جمهوری‌‌اسلامی بویژه پس از پایان جنگ ایران و عراق پس از یک دوره خمودگی و افت چندساله از نو نضج گرفت و با جنبش دوم خرداد و با آوانگاردی حرکت‌های دانشجویی وارد مرحله جدیدی شد که از دل شکاف‌های ارزشی، نسلی و هویتی نشأت می‌گرفت و مشارکت فعال را جایگزین مشارکت تبعی می‌ساخت. جنبش کنونی ریشه در چنین پیشینه‌ای دارد و از این حیث نمی‌توان آن را صرفاً یک موج بی‌ریشه و کوتاه‌مدت برآمده از یک نارضایتی انتخاباتی که ـ با حركت‌‌های خیابانی توأم شده است ـ همسان گرفت. شعارهای جنبش که به‌مثابه ایدئولوژی جنبش عمل می‌کنند نه به‌صورت سازمانی یا حزبی، بلکه به‌صورت خودجوش محمل‌هایی هستند برای انتقال نارضایتی و نیز ترسیم یک نظم جدید. پیشتر در دهه هفتاد، جامعه ایران شاهد یک سلسله ناآرامی‌های شهری و دانشجویی در دوره‌های ریاست‌جمهوری هاشمي رفسنجانی «دولت سازندگی» و محمد خاتمی «دولت اصلاحات» بود که در اولی طبقات پایین دست و فرودست و خرده‌بورژوازی شهری در مناطقی همچون مشهد، قزوین و اسلامشهر در اعتراض به فشارهای فزاینده و غیرقابل تحمل طبقاتی و وضعیت آشفته اقتصادی و معیشتی ناخرسندی خود را از طریق شورش‌های شهری ابراز داشتند، اما به‌شدت مهار و سرکوب شدند، در دومی نیز بخشی از لایه‌های اعتراضی حرکت دانشجویی‌ که در حال و هوای آزادسازی سیاسی و پس‌لرزه‌های پیروزی ناشی از جنبش دوم‌خرداد به‌سر می‌برد در اعتراض به سیاست‌های بخش اقتدارگرای حکومت در توقیف و تحدید مطبوعات و آزادی بیان، ناخرسندی خود را نسبت به توقیف روزنامه سلام (ارگان خبری چپ قانونی و از روزنامه‌ها ی حامی دولت اصلاح‌طلب محمد خاتمی) ابراز داشتند، اما این تحرکات مدنی دانشجویی نیز با فشار سهمگین مأموران اطلاعاتی، امنیتی و نیروهای موسوم به لباس شخصی در دو دانشگاه عمده کشور، یعنی دانشگاه تهران و سپس دانشگاه تبریز در تیرماه 1378به‌صورت مقطعی متوقف شد، اما در پویش اجتماعی، سیاسی اخیر ـ با به بن‌بست رسیدن اصلاحات حکومتی و شکست اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت در تداوم مشی رفرمیستی ـ جنبش با اتکا به سرمایه‌های اجتماعی و انسانی خود راه‌های جدیدی برای تداوم پروسه تاریخی گذار به آزادي‌هاي مصرح در قانون‌اساسي را در پیش گرفته است.

شعله‌های مقاومت و ایستادگی مدنی در 22 خرداد 1388 نقطه‌عطفی بود که در امتداد این پروسه تاریخی از دل شکاف‌های فعال و غیرفعال جامعه ایران زبانه کشید و با پیوستن بخش‌های مترقی اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت به معترضان خارج از حاکمیت موج دیگری آغاز شد؛ موجی که شاید بتوان آن را آلترناتیو مناسبی برای استراتژی مبارزاتی مقاطع مختلف تاریخی دانست. این موج در قالب یک هویت فراگیر عمل جمعی باعنوان مقاومت مدنی هم تاکتیک و هم استراتژی می‌تواند به‌عنوان یک پارادایم اصلي مطرح شود.

\*كارشناس ارشد علوم‌سياسي، نويسنده كتاب «شريعتي و نقش او در شكل‌گيري انقلاب اسلامي ايران»، انتشارات چاپخش.